

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

A Comparative Jurisprudential Analysis of the Concept of Conditional Contracts in Islamic Sharia and Its Applications in Modern Law

Amirhossein Salimi*¹

1. Department of Fiqh and Usul, Zanjan Branch, Islamic Azad University, Zanjan, Iran

* Corresponding Author's Email: Salimiamirh23@gmail.com

ABSTRACT

This article provides a comparative analysis of the concept of conditional contracts in Islamic jurisprudence and modern law, examining the strengths and weaknesses of both legal systems. Conditional contracts, as an important legal tool, enable the arrangement of obligations dependent on specific conditions and have applications in various fields, including commercial transactions, family law, and international contracts. In Islamic jurisprudence, these contracts are analyzed based on principles such as justice, adherence to agreements, and the objectives of Sharia, whereas modern law emphasizes practical criteria, transparency, and flexibility. Using an analytical and comparative approach, this study examines the perspectives of various Islamic schools of thought and contemporary legal systems, highlighting both differences and similarities. The findings suggest that, despite theoretical discrepancies, significant commonalities exist. The research proposes strategies to enhance the alignment between Islamic jurisprudence and modern law and offers recommendations to improve the legal frameworks related to conditional contracts. The results indicate that combining the ethical and legal principles of Islamic jurisprudence with the modern legal tools of contemporary systems can contribute to more comprehensive and responsive legal frameworks.

Keywords: *Conditional contracts, Islamic jurisprudence, modern law, suspensive conditions, legal comparison, contractual justice, legal systems*

How to cite: Salimi, A. (2024). A Comparative Jurisprudential Analysis of the Concept of Conditional Contracts in Islamic Sharia and Its Applications in Modern Law. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(1), 62-72.



تاریخ ارسال: ۱۶ بهمن ۱۴۰۲
 تاریخ بازنگری: ۱۹ اسفند ۱۴۰۲
 تاریخ پذیرش: ۲۳ اسفند ۱۴۰۲
 تاریخ چاپ: ۲۵ فروردین ۱۴۰۳

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل فقهی تطبیقی مفهوم قرارداد معلق در شریعت اسلامی و کاربردهای آن در حقوق معاصر

امیرحسین سلیمی*^۱

۱. گروه فقه و اصول، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران
 * پست الکترونیک نویسنده مسئول: Salimiamirh23@gmail.com

چکیده

این مقاله به تحلیل تطبیقی مفهوم قرارداد معلق در فقه اسلامی و حقوق معاصر پرداخته و نقاط قوت و ضعف هر دو نظام حقوقی را بررسی می‌کند. قرارداد معلق به عنوان یکی از ابزارهای حقوقی مهم، امکان تنظیم تعهدات حقوقی وابسته به شروط معین را فراهم می‌آورد و در زمینه‌های مختلفی از جمله معاملات تجاری، حقوق خانواده و قراردادهای بین‌المللی کاربرد دارد. در فقه اسلامی، این قراردادها با تأکید بر اصولی همچون عدالت، وفای به عهد و مقاصد شریعت تحلیل می‌شوند، در حالی که حقوق معاصر بیشتر بر معیارهای عملی، شفافیت و انعطاف‌پذیری تأکید دارد. مقاله حاضر با استفاده از روش تحلیلی و تطبیقی، دیدگاه‌های مکاتب مختلف فقهی و نظام‌های حقوقی معاصر را بررسی کرده و نشان می‌دهد که هرچند اختلافات نظری میان این دو نظام وجود دارد، اما نقاط اشتراک بسیاری نیز مشاهده می‌شود. این پژوهش پیشنهادهایی برای هماهنگی بیشتر میان شریعت اسلامی و حقوق معاصر ارائه کرده و راهکارهایی برای بهبود چارچوب‌های قانونی مرتبط با قراردادهای معلق مطرح می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ترکیب اصول اخلاقی و حقوقی فقه اسلامی با ابزارهای مدرن حقوق معاصر می‌تواند به ایجاد چارچوب‌های حقوقی جامع‌تر و پاسخگوتر کمک کند.

کلیدواژگان: قرارداد معلق، فقه اسلامی، حقوق معاصر، شروط تعلیقی، تطبیق حقوقی، عدالت قراردادی، نظام‌های حقوقی

نحوه استناددهی: سلیمی، امیرحسین. (۱۴۰۳). تحلیل فقهی تطبیقی مفهوم قرارداد معلق در شریعت اسلامی و کاربردهای آن در حقوق معاصر. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۱)، ۷۲-۶۲.



مقدمه

قرارداد معلق یکی از موضوعات اساسی در فقه اسلامی و حقوق معاصر است که به دلیل نقش کلیدی خود در تنظیم روابط حقوقی و اقتصادی، اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است. در شریعت اسلامی، قراردادهای به عنوان ابزاری برای تنظیم مناسبات انسانی در چارچوب قواعد الهی و اخلاقی تعریف می‌شوند. قرارداد معلق، که به قراردادهایی اطلاق می‌شود که اجرا یا تحقق آثار آنها وابسته به تحقق شرط یا شروط معین است، مفهومی است که هم در فقه اسلامی و هم در حقوق معاصر دارای جایگاه خاصی است. این نوع قراردادهای به دلیل انعطاف‌پذیری و امکان انطباق با شرایط متغیر، در بسیاری از حوزه‌های حقوقی و اقتصادی کاربرد دارند. از منظر فقه اسلامی، قرارداد معلق بر اساس قواعد شرعی مانند اصل لزوم وفای به عهد و رعایت شرایط عمومی قراردادهای تحلیل می‌شود. در حقوق معاصر نیز، این قراردادهای با توجه به نیازهای تجاری و اقتصادی، ابعاد جدیدی به خود گرفته‌اند که نیازمند بررسی تطبیقی میان این دو نظام حقوقی است.

پیشینه تاریخی مفهوم قرارداد معلق نیز نشان‌دهنده پیچیدگی‌ها و تحولات این مفهوم در طول تاریخ است. در فقه اسلامی، مکاتب مختلف فقهی مانند حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و شیعه هر یک رویکرد خاصی نسبت به قرارداد معلق داشته‌اند. برای مثال، برخی مکاتب قرارداد معلق را به دلیل احتمال ایجاد ابهام و اختلاف در تعهدات طرفین کمتر مورد پذیرش قرار داده‌اند، در حالی که دیگر مکاتب با توجه به شرایط و مقاصد شریعت، جواز آن را تحت شرایطی تایید کرده‌اند (ابن رشد، ۲۰۰۲). در حقوق معاصر، مفهوم قرارداد معلق تحت تاثیر نظام‌های حقوقی غربی به ویژه حقوق رومی-ژرمنی و کامن لا توسعه یافته است. این تطور تاریخی نشان می‌دهد که قرارداد معلق نه تنها ریشه در اصول شرعی و اخلاقی دارد، بلکه با پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی نیز همگام بوده است.

هدف این مقاله، بررسی تطبیقی مفهوم قرارداد معلق در فقه اسلامی و حقوق معاصر و تحلیل کاربردهای آن در زمینه‌های مختلف حقوقی است. این مطالعه تلاش دارد تا با بررسی مبانی فقهی و حقوقی این مفهوم، نقاط قوت و ضعف هر یک از این نظام‌ها را شناسایی کرده و به ارائه راهکارهایی برای تقویت هماهنگی بین این دو نظام حقوقی بپردازد. به طور خاص، سوالات اصلی این تحقیق شامل موارد زیر است: اول، قرارداد معلق از منظر فقه اسلامی و حقوق معاصر چگونه تعریف و تحلیل می‌شود؟ دوم، چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان دیدگاه‌های مکاتب مختلف فقهی و نظام‌های حقوقی معاصر در مورد این نوع قراردادهای وجود دارد؟ سوم، چگونه می‌توان از ظرفیت‌های قرارداد معلق برای تقویت حقوق معاصر و انطباق آن با اصول شریعت اسلامی بهره‌برداری کرد؟ این سوالات با استفاده از روش تحلیل تطبیقی و با استناد به منابع معتبر فقهی و حقوقی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

در این راستا، استفاده از منابع معتبر و برجسته در هر دو حوزه فقه اسلامی و حقوق معاصر، نقش کلیدی در تدوین این مقاله دارد. آثار کلاسیکی مانند "بداية المجتهد و نهایة المقتصد" ابن رشد (۲۰۰۲)، "المبسوط" سرخسی (۱۹۹۳)، و "جواهر الکلام" شیخ محمد حسن نجفی (۱۹۸۱) در کنار متون معاصر حقوقی نظیر "Contract Law" اثر McKendrick (۲۰۲۰) و "The Law of Obligations" اثر Zimmermann (۱۹۹۶) به عنوان منابع اصلی این تحقیق به کار گرفته شده‌اند. این ترکیب از منابع تاریخی و معاصر، امکان ارائه یک تحلیل جامع و دقیق از مفهوم قرارداد معلق را فراهم می‌سازد.

یکی از چالش‌های اصلی در این زمینه، یافتن نقطه تعادلی میان اصول ثابت فقه اسلامی و نیازهای متغیر حقوق معاصر است. قرارداد معلق به دلیل طبیعت انعطاف‌پذیر خود، می‌تواند به عنوان ابزاری موثر برای پاسخگویی به این نیازها عمل کند. در عین حال، ضرورت رعایت اصول شریعت و پیشگیری از وقوع اختلافات

باشد. شرط نباید مخالف با احکام شرعی یا قوانین عرفی باشد و باید قابلیت تحقق داشته باشد. رکن دیگر، رضایت طرفین قرارداد است؛ یعنی توافق طرفین باید بر اساس اختیار و بدون اجبار صورت گیرد. علاوه بر این، موضوع قرارداد نیز باید مشخص و قابل تسلیم باشد. به طور کلی، مکاتب فقهی شرایط مختلفی را برای صحت قرارداد معلق بیان کرده‌اند، اما در اصل این شروط با یکدیگر اشتراک دارند. ابن قدامه در کتاب «المغنی» (۱۹۶۸) به تفصیل به این موضوع پرداخته و بیان می‌کند که شرط تعلیقی باید به گونه‌ای باشد که منجر به ابهام یا نزاع میان طرفین نشود.

تفاوت میان قرارداد معلق و قرارداد مطلق نیز یکی از مباحث کلیدی در فقه اسلامی است. قرارداد مطلق به قراردادی گفته می‌شود که اجرای آن نیازی به وقوع شرطی خاص ندارد و از لحظه انعقاد به صورت کامل و بی‌قید و شرط اجرا می‌شود. در مقابل، قرارداد معلق به دلیل وابستگی به شرط، از نوعی تأخیر در اجرا برخوردار است. این تفاوت نه تنها در حوزه نظری بلکه در کاربردهای عملی نیز اهمیت دارد، به ویژه در مواردی که انعطاف‌پذیری قرارداد برای طرفین ضروری است.

دیدگاه مکاتب مختلف فقهی در مورد قرارداد معلق دارای تفاوت‌های ظریفی است که نشان‌دهنده تنوع در تحلیل‌های فقهی است. مکتب حنفی قرارداد معلق را در شرایط خاصی قابل قبول می‌داند، اما بر این نکته تأکید دارد که شرط نباید با ماهیت اصلی قرارداد تناقض داشته باشد. از سوی دیگر، مکتب شافعی تأکید بیشتری بر وضوح و قطعیت شرط دارد و قراردادهایی که دارای شروط مبهم باشند را باطل می‌داند. مکتب مالکی نیز با نگاهی میانه‌روانه، جواز قرارداد معلق را به شرطی می‌پذیرد که شرط تعلیقی مخالف مقاصد شریعت نباشد. مکتب حنبلی که اغلب انعطاف بیشتری در مسائل حقوقی دارد، قرارداد معلق را با توجه به شرایط و نیت طرفین به رسمیت می‌شناسد. مکتب شیعه نیز به تفصیل به این موضوع پرداخته و بیان می‌کند که شرط تعلیقی نباید

حقوقی، اهمیت تحلیل دقیق این مفهوم را دوچندان می‌کند. بنابراین، این مقاله با هدف ارائه یک چارچوب نظری منسجم برای تحلیل تطبیقی قرارداد معلق و بررسی کاربردهای عملی آن در حقوق معاصر، گامی در جهت تقویت ارتباط میان شریعت اسلامی و نظام حقوقی معاصر برداشته است.

مفهوم قرارداد معلق در شریعت اسلامی

مفهوم قرارداد معلق در شریعت اسلامی یکی از موضوعات مهم و پرکاربرد در حقوق اسلامی است که به دلیل نقش آن در تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی اهمیت بسیاری دارد. قرارداد معلق در فقه اسلامی به قراردادی اطلاق می‌شود که تحقق یا اجرای آن مشروط به وقوع شرط یا شرایط خاصی در آینده باشد. این نوع قراردادها با ارائه انعطاف‌پذیری حقوقی، امکان تنظیم معاملات و توافقات پیچیده را فراهم می‌سازند و به عنوان ابزاری مؤثر در مدیریت روابط حقوقی شناخته می‌شوند.

از دیدگاه فقهی، قرارداد معلق به گونه‌ای تعریف می‌شود که وجود یا عدم آن بستگی به وقوع شرطی مشخص دارد. به عبارت دیگر، شرط تعلیقی باید شرطی محتمل‌الوقوع باشد که در زمان انعقاد قرارداد هنوز تحقق نیافته است. برای مثال، اگر فردی توافق کند که ملکی را به دیگری بفروشد به شرطی که خریدار مبلغ مشخصی را تا زمان معینی بپردازد، این قرارداد از نوع معلق محسوب می‌شود. این تعریف، ریشه در اصولی همچون اصل لزوم وفای به عهد و احترام به شروط در قراردادها دارد که در قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص) تأکید شده است. به عنوان مثال، آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (سوره مائده، آیه ۱) بر لزوم رعایت قراردادها تأکید دارد و این اصل یکی از مبانی فقهی قرارداد معلق به شمار می‌رود.

شرایط و ارکان قرارداد معلق در فقه اسلامی مورد بحث مکاتب مختلف فقهی قرار گرفته است. نخستین رکن اساسی این قراردادها، وجود شرطی است که ماهیت آن باید روشن و معین

موجب ابهام در عقد یا نقض اصول عدالت شود (نجفی، ۱۹۸۱). برای مثال، شیخ انصاری در کتاب «مکاسب» به تحلیل دقیق شرایط صحت قرارداد معلق پرداخته و تأکید می‌کند که شروط باید به گونه‌ای باشد که امکان اجرای قرارداد را تضمین کند.

در نهایت، می‌توان گفت که مفهوم قرارداد معلق در شریعت اسلامی به دلیل انعطاف‌پذیری و امکان تطبیق با شرایط متغیر، یکی از ابزارهای کلیدی در تنظیم روابط حقوقی است. این مفهوم با ارائه چارچوبی فقهی برای تنظیم قراردادها، زمینه را برای انطباق بهتر شریعت اسلامی با نیازهای معاصر فراهم می‌سازد. بررسی دقیق دیدگاه مکاتب مختلف فقهی و تحلیل شرایط و ارکان این نوع قراردادها می‌تواند به درک عمیق‌تر از اصول و کاربردهای قرارداد معلق کمک کند.

نظریات حقوقی معاصر درباره قرارداد معلق

در حقوق معاصر، قرارداد معلق به عنوان یک ابزار حقوقی شناخته می‌شود که به طرفین قرارداد اجازه می‌دهد اجرای تعهدات خود را مشروط به وقوع یک یا چند شرط معین کنند. این مفهوم به ویژه در نظام‌های حقوقی مدنی و تجاری که بر اصول انعطاف‌پذیری و پاسخگویی به نیازهای پیچیده بازار و معاملات تأکید دارند، اهمیت بسزایی دارد. در چارچوب حقوق مدنی، قرارداد معلق به طور کلی به قراردادی تعریف می‌شود که اجرای آن به وقوع یا عدم وقوع یک شرط خاص بستگی دارد. این شرط می‌تواند شرط معلق (suspensive condition) باشد که اجرای قرارداد را به تاخیر می‌اندازد یا شرط فاسخ (resolutive condition) که به محض تحقق، قرارداد را خاتمه می‌دهد. حقوق‌دانانی مانند مکن‌دریک (۲۰۲۰) این قراردادها را ابزاری برای مدیریت ریسک و توزیع مسئولیت در معاملات پیچیده می‌دانند.

تحلیل مفهوم قرارداد معلق در حقوق مدنی و تجارت معاصر نشان می‌دهد که این نوع قراردادها به دلیل قابلیت تنظیم شرایط خاص، در بسیاری از حوزه‌های تجاری و اقتصادی کاربرد دارند. برای

مثال، در معاملات بین‌المللی، قراردادهای معلق به شرکت‌ها امکان می‌دهند که به تعهدات خود به شرط تحقق شرایط خاصی پایبند باشند، در حالی که در معاملات مالی، این قراردادها می‌توانند به عنوان ابزاری برای تنظیم نرخ بهره یا شرایط پرداخت به کار گرفته شوند. در این زمینه، نظریه‌های حقوقی معاصر تلاش کرده‌اند تا تعاریف دقیقی از شروط معلق ارائه دهند و معیارهایی برای اعتبار این شروط تعیین کنند. یکی از مباحث مهم در این حوزه، تحلیل شرایطی است که در آن شروط معلق می‌توانند موجب ابهام در تعهدات طرفین شوند. در این راستا، حقوق‌دانانی مانند زیمرمان (۱۹۹۶) به تفصیل به تحلیل اصول و قواعدی پرداخته‌اند که از این ابهامات جلوگیری می‌کند.

مقایسه تطبیقی میان دیدگاه فقه اسلامی و نظریات حقوقی معاصر درباره قرارداد معلق نشان می‌دهد که هر دو نظام حقوقی تلاش دارند تا انعطاف‌پذیری و عدالت در قراردادها را تضمین کنند، اما رویکردهای متفاوتی نسبت به اصول و شروط این قراردادها اتخاذ کرده‌اند. در فقه اسلامی، قرارداد معلق به دلیل تأکید بر وفای به عهد و رعایت اصول عدالت، تنها در صورتی معتبر شناخته می‌شود که شروط آن با مقاصد شریعت و اصول اخلاقی تضاد نداشته باشد (نجفی، ۱۹۸۱). این در حالی است که در حقوق معاصر، توجه بیشتری به جنبه‌های عملی و اقتصادی این نوع قراردادها می‌شود. به عبارت دیگر، در حقوق مدنی و تجارت، شروط معلق بر اساس معیارهایی مانند قابلیت تحقق، وضوح و عدم تعارض با قوانین عمومی تحلیل می‌شوند. برای مثال، در حقوق فرانسه، ماده ۱۳۰۴ قانون مدنی به طور خاص به شروط معلق پرداخته و معیارهای دقیقی برای تعیین اعتبار آنها ارائه کرده است. در مقابل، فقه اسلامی شرایط انعقاد قرارداد معلق را به نحوی تعریف کرده است که تعهدات طرفین باید به گونه‌ای تنظیم شود که احتمال وقوع اختلاف به حداقل برسد (ابن رشد، ۲۰۰۲).

معاملات تجاری، مالی، حقوق خانواده و قراردادهای بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای داشته باشند.

در معاملات تجاری و مالی، قراردادهای معلق نقش بسزایی در مدیریت ریسک و ایجاد شفافیت در توافقات تجاری ایفا می‌کنند. در این معاملات، معمولاً تحقق شرطی مانند پرداخت مبلغ مشخص، تحویل کالا یا ارائه خدمات پیش از اجرای کامل قرارداد ضروری است. به عنوان مثال، در قراردادهای پیش‌فروش کالا، تعهد فروشنده به تحویل کالا معمولاً منوط به پرداخت کامل مبلغ قرارداد توسط خریدار می‌شود. این نوع قراردادها به دلیل قابلیت کنترل و مدیریت شرایط متغیر، به ویژه در بازارهای مالی و اقتصادی پویا، از اهمیت بالایی برخوردارند (McKendrick, 2020). از سوی دیگر، در بازارهای مالی، قراردادهای معلق برای تنظیم شرایط و تعهدات مرتبط با ابزارهای مالی پیچیده مانند مشتقات مالی و قراردادهای آتی به کار می‌روند. این قراردادها به شرکت‌ها امکان می‌دهند تا با کاهش ریسک و توزیع مسئولیت‌ها، فعالیت‌های خود را به شکل موثرتری مدیریت کنند.

در حقوق خانواده، قراردادهای معلق در تنظیم روابط زناشویی و خانوادگی نقش مهمی دارند. به عنوان مثال، در نکاح مشروط، صحت عقد ازدواج می‌تواند به تحقق شرطی خاص بستگی داشته باشد، مانند تعهد به تامین مالی یا ایجاد مسکن مشخص برای زوجین. در فقه اسلامی نیز نکاح معلق به عنوان یکی از انواع نکاح مطرح شده و تحت شرایط خاصی پذیرفته شده است (نجنفی، ۱۹۸۱). همچنین در زمینه طلاق، استفاده از شروط تعلیقی می‌تواند به عنوان ابزاری برای مدیریت اختلافات زناشویی و حفظ حقوق طرفین به کار گرفته شود. برای مثال، توافق میان زوجین مبنی بر وقوع طلاق در صورت عدم انجام تعهدات مالی یا اخلاقی خاص، نمونه‌ای از کاربرد قراردادهای معلق در حقوق خانواده است. این نوع تنظیمات به دلیل قابلیت انطباق با شرایط خاص هر خانواده، به طور گسترده در نظام‌های حقوقی مختلف پذیرفته شده‌اند.

دیدگاه قوانین کشورهای اسلامی و غیر اسلامی درباره قرارداد معلق نشان‌دهنده تلاش این کشورها برای انطباق اصول حقوقی با نیازهای جامعه است. در بسیاری از کشورهای اسلامی، قوانین مدنی و تجاری با الهام از اصول فقه اسلامی تنظیم شده‌اند، اما در عین حال، تأثیراتی از نظام‌های حقوقی غربی نیز پذیرفته‌اند. برای مثال، در قانون مدنی ایران، مواد مرتبط با شروط و تعلیق در قراردادها به وضوح منعکس‌کننده مبانی فقه اسلامی است، اما در تدوین این مواد، از تجربیات حقوقی فرانسه نیز استفاده شده است (امامی، ۱۹۸۴). در کشورهای غیر اسلامی، قوانین مدنی و تجاری بیشتر بر اساس نظام‌های حقوقی رومی-ژرمنی یا کامن‌لا تنظیم شده‌اند که در آنها تأکید بیشتری بر انعطاف‌پذیری و پاسخگویی به نیازهای اقتصادی و تجاری وجود دارد. برای مثال، در حقوق انگلیس، قرارداد معلق بر اساس اصول عمومی قراردادها تحلیل می‌شود و قاضیان در تفسیر این نوع قراردادها آزادی عمل بیشتری دارند.

در نهایت، نظریات حقوقی معاصر درباره قرارداد معلق تلاش دارند تا توازنی میان انعطاف‌پذیری و عدالت برقرار کنند. این نظریات با تأکید بر تحلیل تطبیقی میان نظام‌های حقوقی مختلف، به درک بهتر از اصول و قواعد حاکم بر قرارداد معلق کمک می‌کنند. این مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که هرچند فقه اسلامی و حقوق معاصر رویکردهای متفاوتی نسبت به این مفهوم دارند، اما هر دو به دنبال ایجاد چارچوبی حقوقی هستند که بتواند نیازهای متغیر جامعه را پاسخ دهد و در عین حال، از وقوع اختلافات حقوقی جلوگیری کند.

کاربردهای عملی قرارداد معلق در حقوق معاصر

قراردادهای معلق به طرفین امکان می‌دهند تا اجرای تعهدات خود را به تحقق شرط یا شرایطی خاص موکول کنند. این ویژگی باعث شده است که این نوع قراردادها در حوزه‌های مختلفی از جمله

در قراردادهای بین‌المللی، قراردادهای معلق یکی از ابزارهای کلیدی برای تنظیم روابط میان شرکت‌ها و دولت‌ها در محیط‌های حقوقی و اقتصادی پیچیده به شمار می‌روند. در این نوع قراردادها، تحقق تعهدات طرفین معمولاً به وقوع شرایطی خاص وابسته است که ممکن است شامل تاییدیه‌های دولتی، رعایت استانداردهای بین‌المللی یا انجام تعهدات مالی باشد. برای مثال، در قراردادهای سرمایه‌گذاری خارجی، شرکت‌ها معمولاً تعهدات خود را منوط به دریافت مجوزهای لازم از دولت میزبان می‌کنند. این امر نه تنها به کاهش ریسک‌های قانونی و تجاری کمک می‌کند، بلکه شفافیت و قابلیت پیش‌بینی در قراردادها را نیز افزایش می‌دهد (Zimmermann, 1996). علاوه بر این، در قراردادهای فروش بین‌المللی کالا، شرط تحویل کالا منوط به ارائه اسناد مورد نیاز مانند بارنامه یا گواهی بیمه است. این نوع شروط تعلیقی به دلیل سازگاری با نیازهای تجاری جهانی، در کنوانسیون‌های بین‌المللی مانند کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا (CISG) به رسمیت شناخته شده‌اند.

در مجموع، کاربردهای عملی قرارداد معلق در حقوق معاصر نشان‌دهنده تطبیق‌پذیری این مفهوم با شرایط و نیازهای مختلف حقوقی و اقتصادی است. این نوع قراردادها با ارائه چارچوبی حقوقی برای تنظیم توافقات پیچیده، به طرفین اجازه می‌دهند تا تعهدات خود را به گونه‌ای مدیریت کنند که هم منافع خود را حفظ کنند و هم از وقوع اختلافات حقوقی جلوگیری شود. در عین حال، مطالعه تطبیقی میان نظام‌های حقوقی مختلف نشان می‌دهد که قراردادهای معلق می‌توانند به عنوان پلی میان شریعت اسلامی و حقوق معاصر عمل کنند و زمینه را برای توسعه نظریات حقوقی و کاربردهای عملی جدید فراهم سازند.

تطبیق فقهی و حقوقی

نقاط قوت و ضعف هر یک از این دو نظام حقوقی در برخورد با قراردادهای معلق، نشان‌دهنده تاثیرات متقابل اصول اخلاقی،

اقتصادی و اجتماعی بر ساختار حقوقی آن‌ها است. فقه اسلامی به دلیل ریشه‌های عمیق در اصول شرعی و اخلاقی، رویکردی متعادل به قراردادهای معلق دارد. این نظام حقوقی با تاکید بر لزوم وفای به عهد و رعایت عدالت، تلاش می‌کند تعهدات حقوقی را به گونه‌ای تنظیم کند که از تضاد با اصول شریعت و مقاصد آن جلوگیری شود. در عین حال، انعطاف‌پذیری موجود در فقه اسلامی، به ویژه در مکاتب مختلف مانند حنفی، شافعی و شیعه، امکان انطباق این اصول با شرایط متغیر زمان و مکان را فراهم می‌آورد (ابن رشد، ۲۰۰۲). از سوی دیگر، یکی از نقاط ضعف دیدگاه فقهی، احتمال پیچیدگی‌های ناشی از تفسیرهای مختلف میان مکاتب فقهی است که می‌تواند موجب ایجاد ابهام در اجرای عملی قراردادهای معلق شود.

در مقابل، حقوق معاصر با رویکردی عمل‌گرایانه، قراردادهای معلق را به عنوان ابزاری برای مدیریت ریسک و افزایش شفافیت در معاملات معرفی می‌کند. این دیدگاه با تاکید بر اصول کلی قراردادها، مانند آزادی اراده و عدالت قراردادی، تلاش می‌کند تعهدات حقوقی را به گونه‌ای تنظیم کند که با نیازهای اقتصادی و تجاری هماهنگی داشته باشد. یکی از نقاط قوت حقوق معاصر در این زمینه، بهره‌گیری از ابزارهای قانونی دقیق و مشخص برای تنظیم شروط معلق است. برای مثال، در نظام حقوقی فرانسه، ماده ۱۳۰۴ قانون مدنی معیارهایی روشن برای تعیین صحت و اعتبار شروط معلق ارائه کرده است. با این حال، ضعف اصلی حقوق معاصر در این زمینه، بی‌توجهی نسبی به اصول اخلاقی و اجتماعی است که در فقه اسلامی به عنوان رکن اساسی قراردادها در نظر گرفته می‌شود (Zimmermann, 1996).

چالش‌های هماهنگی میان فقه اسلامی و حقوق معاصر در زمینه قراردادهای معلق به دلیل تفاوت‌های اساسی در مبانی نظری و عملی این دو نظام حقوقی، نیازمند بررسی دقیق و ارائه راهکارهای کاربردی است. یکی از چالش‌های اصلی، تفاوت در نحوه تعریف

مقاله حاکی از آن است که فقه اسلامی با ریشه‌های عمیق اخلاقی و شرعی، رویکردی متعادل و انعطاف‌پذیر به قراردادهای معلق دارد. در این نظام حقوقی، شروط معلق به عنوان ابزاری برای تضمین عدالت و حفاظت از حقوق طرفین به کار گرفته می‌شود، مشروط بر اینکه این شروط با اصول و مقاصد شریعت اسلامی هماهنگ باشند. در مقابل، حقوق معاصر با تکیه بر اصول عمومی قراردادهای مانند آزادی اراده و عدالت قراردادی، به دنبال تدوین ابزارهایی است که شفافیت، پیش‌بینی‌پذیری و انعطاف‌پذیری در تنظیم قراردادهای را تضمین کند. با این حال، ضعف‌هایی نیز در هر دو نظام حقوقی مشاهده می‌شود؛ از جمله پیچیدگی‌های فقهی در تفسیر شروط و غفلت حقوق معاصر از اصول اخلاقی.

یکی از پیشنهادها کلیدی برای تقویت هماهنگی بین شریعت اسلامی و حقوق معاصر، تدوین چارچوب‌های حقوقی تطبیقی است که از اصول هر دو نظام بهره‌گیرد. این چارچوب‌ها باید به گونه‌ای طراحی شوند که ضمن حفظ اصول شریعت، قابلیت انطباق با نیازهای عملی و اقتصادی جامعه را داشته باشند. برای مثال، می‌توان از ابزارهایی مانند داوری اسلامی در کنار روش‌های مدرن حقوقی استفاده کرد تا اختلافات مرتبط با قراردادهای معلق به شیوه‌ای متعادل و منصفانه حل و فصل شود. علاوه بر این، آموزش حقوقی میان‌رشته‌ای به قضات، وکلا و پژوهشگران می‌تواند به درک بهتر از اصول و کاربردهای قرارداد معلق در هر دو نظام حقوقی کمک کند.

پیشنهاد دیگر برای بهبود هماهنگی میان این دو نظام حقوقی، ایجاد نهادهای مشترک برای بررسی و تطبیق قوانین است. این نهادها می‌توانند با تحلیل مسائل پیچیده حقوقی، توصیه‌هایی برای تدوین قوانین تطبیقی ارائه دهند که ضمن حفظ اصول شریعت اسلامی، پاسخگوی نیازهای معاصر نیز باشند. برای مثال، در کشورهای اسلامی می‌توان از تجربیات موفق کشورهای مانند مالزی که نظام

و تفسیر شروط معلق است. در فقه اسلامی، شروط معلق باید به گونه‌ای تنظیم شوند که با مقاصد شریعت و اصول اخلاقی هماهنگ باشند. این در حالی است که در حقوق معاصر، شروط معلق بیشتر بر اساس معیارهای عملی و اقتصادی تحلیل می‌شوند. برای حل این چالش، می‌توان از یک رویکرد میان‌رشته‌ای بهره‌برد که ترکیبی از اصول اخلاقی و اقتصادی را در تنظیم قراردادهای مورد توجه قرار دهد.

یکی دیگر از چالش‌های مهم، تفاوت در نحوه اعمال و اجرای قراردادهای معلق است. در فقه اسلامی، تاکید بیشتری بر نیت طرفین و رعایت عدالت در اجرای قراردادهای وجود دارد، در حالی که در حقوق معاصر، توجه بیشتری به شفافیت و پیش‌بینی‌پذیری در تنظیم قراردادهای می‌شود (نجفی، ۱۹۸۱). برای رفع این چالش، می‌توان از ابزارهایی مانند داوری اسلامی یا استفاده از قوانین تطبیقی بهره‌برد که ضمن حفظ اصول شریعت، امکان انطباق با نیازهای عملی و اقتصادی را فراهم می‌آورد.

در نهایت، تطبیق میان فقه اسلامی و حقوق معاصر در زمینه قراردادهای معلق می‌تواند به ایجاد یک چارچوب حقوقی یکپارچه کمک کند که هم اصول شرعی و هم نیازهای عملی را در نظر گیرد. این تطبیق نه تنها به تقویت نظام‌های حقوقی موجود کمک می‌کند، بلکه می‌تواند به عنوان مدلی برای حل اختلافات حقوقی و تنظیم توافقات پیچیده در سطح ملی و بین‌المللی عمل کند. ارائه آموزش‌های حقوقی و فقهی به قضات و وکلای حقوقی، تدوین قوانین تطبیقی و استفاده از تجربیات موفق دیگر کشورها، از جمله راهکارهایی است که می‌تواند به بهبود این تطبیق کمک کند.

نتیجه‌گیری

بررسی تطبیقی مفهوم قرارداد معلق در فقه اسلامی و حقوق معاصر نشان داد که این مفهوم با وجود اختلافات در تفسیرها و رویکردهای هر دو نظام حقوقی، به عنوان ابزاری کارآمد برای تنظیم روابط حقوقی و اقتصادی شناخته می‌شود. یافته‌های این

چارچوب‌های حقوقی انعطاف‌پذیرتر دارند، نقش بسزایی داشته باشند. به طور کلی، هماهنگی میان شریعت اسلامی و حقوق معاصر نیازمند تلاش‌های مشترک پژوهشگران، قضات و قانون‌گذاران است که با ارائه راهکارهای عملی، این دو نظام حقوقی را به هم نزدیک‌تر کنند و زمینه را برای تنظیم توافقات عادلانه‌تر و شفاف‌تر فراهم آورند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Conditional contracts have long been a topic of debate and discussion within both Islamic jurisprudence and modern legal systems. These contracts, which depend on the fulfillment of a specific condition for their enforcement, are crucial in various legal fields such as commercial transactions, family law, and international agreements. This article explores the concept of conditional contracts through a comparative lens, focusing on Islamic Sharia law and contemporary legal theories. The paper critically analyzes the principles underlying conditional contracts in both legal traditions, identifies the key differences, and explores possible methods for harmonizing these systems to better address the evolving needs of modern legal practice. Through this comparative study, the research aims to provide a deeper understanding of the legal, ethical, and practical implications of conditional contracts.

حقوقی آن ترکیبی از اصول فقهی و قوانین مدرن است، استفاده کرد.

در زمینه پژوهش‌های آینده، پیشنهاد می‌شود که تحقیقات بیشتری در مورد کاربردهای عملی قراردادهای معلق در حوزه‌های خاص مانند تجارت بین‌الملل، حقوق خانواده و بازارهای مالی انجام شود. این پژوهش‌ها می‌توانند با تمرکز بر تطبیق مفاهیم فقهی با نیازهای عملی، راهکارهایی برای بهبود کارایی و شفافیت این نوع قراردادها ارائه دهند. همچنین، بررسی تطبیقی قرارداد معلق در نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی و غیر اسلامی می‌تواند به شناسایی نقاط قوت و ضعف هر دو نظام کمک کند و زمینه‌ساز تدوین قوانین بهتر شود.

علاوه بر این، مطالعات میان‌رشته‌ای که به تحلیل تأثیرات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی قراردادهای معلق پردازند، می‌توانند به درک عمیق‌تر از ابعاد مختلف این موضوع کمک کنند. این تحقیقات می‌توانند به ویژه در کشورهای در حال توسعه که نیاز به

The first area of focus in this study is the Islamic jurisprudential interpretation of conditional contracts. According to Islamic law, conditional contracts, particularly "contracts of suspension" (i.e., contracts that are contingent upon a specific event), must be in line with Sharia's core principles, including fairness, justice, and the fulfillment of promises. These contracts are seen as instruments that promote mutual respect between the parties involved and protect the rights of each. In Islamic law, the principle of fairness is paramount, and the condition attached to a contract must not violate the ethical or social framework of Sharia (Abdul-Rahman, 1998). Islamic jurisprudence places particular emphasis on preventing exploitation and ensuring that contracts do not lead to unjust enrichment. For example, a contract that suspends its effects based on an event that is excessively uncertain or in violation of Sharia principles would be deemed

invalid. This highlights the delicate balance in Islamic law between allowing the flexibility of conditionality and maintaining fairness and justice in contractual relationships.

In contrast, modern legal systems, particularly civil law systems such as those in Europe and the United States, have a more pragmatic approach to conditional contracts. These systems often prioritize the clarity, predictability, and enforceability of contracts. The use of suspensive conditions is largely governed by the principles of freedom of contract, where the parties are allowed to agree on the terms of their contract, including any conditions, as long as they are not against public policy or legality. The modern approach focuses heavily on the idea that contractual freedom, coupled with clear terms, can provide the flexibility needed in an increasingly complex and globalized economy. The civil law tradition, particularly in countries such as France and Germany, emphasizes the need for clear and precise contractual terms that can be enforced in a court of law (Zimmermann, 1996). This differs from Islamic law, where the legitimacy of a conditional contract is often judged against ethical considerations and religious principles, which may or may not align with modern commercial practice.

Another key point of analysis in this paper is the differing views of various Islamic legal schools regarding conditional contracts. The Hanafi, Shafi'i, Maliki, and Hanbali schools, while agreeing on some fundamental principles, each bring unique perspectives to the interpretation and enforcement of conditional contracts. For instance, the Hanafi school tends to be more lenient with regard to the validity of conditions in contracts, accepting a broader range of conditions as long as they do not violate the underlying objectives of Islamic law (Al-Sarakhsi, 1993). In contrast, the Shafi'i and Hanbali schools place stricter limits on the kinds of conditions that can be

imposed, emphasizing that the condition must be clear, reasonable, and attainable (Al-Shafi'i, 1997; Ibn Qudamah, 1999). The Maliki school, known for its pragmatic approach, focuses on ensuring that the condition does not harm the parties involved or result in unfair consequences. This diversity in interpretation underscores the flexibility and adaptability of Islamic jurisprudence to different contexts, yet it also presents challenges in applying a uniform standard across various legal systems. Modern law, by contrast, tends to approach conditional contracts from a more uniform standpoint, particularly within the frameworks of civil law jurisdictions. The major legal systems of the world, such as the French Civil Code and the German Civil Code, offer a more standard approach to the conditions that can be placed on contracts. Both these legal systems allow for a wide range of conditions as long as they are clearly stated and not in conflict with existing law or public policy (Merryman, 1985). However, the flexibility of modern legal systems is also balanced with safeguards to prevent the exploitation of parties through unclear or unreasonable conditions. For example, in cases where a condition is deemed too vague or speculative, modern law may declare the contract void or unenforceable. The requirement for clarity and predictability makes conditional contracts a useful tool in commercial contracts and international agreements, where certainty is paramount. The challenges of reconciling the Islamic and modern legal approaches to conditional contracts lie in the inherent differences in the legal traditions' underlying values. Islamic law places a high value on ethical considerations and the social good, which means that a conditional contract that may be permissible under modern commercial law could be rejected in Islamic law if it violates religious principles. For instance, a contract that involves excessive uncertainty or one that

could lead to exploitation may be acceptable under modern law but would be considered invalid under Sharia. Conversely, the rigidity of certain Sharia interpretations may limit the flexibility needed in commercial transactions, especially in international trade, where the need for adaptable legal frameworks is critical. The challenge, therefore, is finding a way to blend these two approaches without compromising the ethical underpinnings of either system.

The article concludes with recommendations for improving the compatibility between Islamic and modern legal systems in the area of conditional contracts. It suggests that a collaborative approach, utilizing the strengths of both systems, could lead to the development of a hybrid legal framework that incorporates the ethical principles of Islamic law while benefiting from the clarity and flexibility of modern commercial law. For instance, the use of arbitration or alternative dispute resolution mechanisms that integrate both Sharia and modern legal principles could help bridge the gap between these systems. Furthermore, adopting a more flexible approach within Islamic law, particularly in commercial contracts, could promote greater compatibility with the needs of global trade. The research also recommends the development of legal education programs that teach both Islamic and modern legal principles, ensuring that legal professionals are better equipped to handle cases involving conditional contracts in multi-jurisdictional contexts. Finally, further empirical research is needed to explore the practical implications of conditional contracts in different jurisdictions, particularly in mixed legal systems like those found in Malaysia and Indonesia.

References

- Abdul-Rahman, A. (1998). *Islamic Commercial Law*. Routledge.
- Al-Sarakhsi, M. (1993). *Al-Mabsut*. Beirut: Dar al-Ma'arif.
- Al-Shafi'i, M. (1997). *Al-Risala*. Cairo: Dar al-Salam.

- Ibn Qudamah, M. (1999). *Al-Mughni*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyah.
- McKendrick, E. (2020). *Contract Law*. Oxford University Press.
- Merryman, J. H. (1985). *The Civil Law Tradition*. Stanford University Press.
- Zimmermann, R. (1996). *The Law of Obligations: Roman Foundations of the Civilian Tradition*. Oxford University Press.